

دو فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادب معاصر عربی  
سال چهارم / ۹ پیاپی / ۷ علمی و پژوهشی (۱۳۹۳)

## کنکاشی در فلسفه وجودگرایی در شعر جمیل صدقی زهاوی\*

دکتر یحیی معروف<sup>۱</sup> استادزبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی

مسلم خزلی کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی

تورج سهرابی کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب دانشگاه خوارزمی

### چکیده

جمیل صدقی زهاوی، شاعر کُرد تبار عراقی است که یکی از ارکان نهضت ادبیات معاصر عرب به شمار می‌رود. زهاوی، پیش از هر چیز با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فلسفی‌اش شناخته می‌شود. این جستار نیز بر آن است تا با تحلیل و بررسی اشعار او به کشف ریشه‌های اگزیستانسیالیسم در شعرش بپردازد و همسویی و هم‌اندیشی او با فیلسوفان وجود گرای غربی را واکاوی کند و جنبه‌های اثر پذیری زهاوی را از دیدگاه‌های وجودی آنان بیان کند. بنابراین، نخست پیشگفتاری مختصر در مورد اگزیستانسیالیسم و تاریخچه آن ارائه شده و سپس با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای به تحلیل اشعار زهاوی و بیان‌اثر پذیری اندیشه‌های او از فلاسفه وجودی می‌پردازیم. بر اساس نتایج این پژوهش، زهاوی، در اشعار خود از اندیشه‌ها و نظریات فلاسفه وجودگرای غربی تأثیر پذیرفته است. این اثرپذیری از هر دو گروه ملحد و معتقد فیلسوفان وجود گرا صورت پذیرفته است و بازتاب این اثر پذیری از فیلسوفان ملحد به ویژه سارتر را می‌توان در عقاید زهاوی در موضوعاتی همچون تقدم وجود، وجود و عدم، دگرگونی و عدم ثبات وجود انسان، مرگ انسان، ادبیات و تعهد، به وضوح یافت. همچنین وی در موضوعاتی همچون سقوط و تعالی انسان، پرسش از خدا، سرنوشت انسان، از فیلسوفان وجود گرای معتقد و مؤمن تأثیر پذیرفته است. از دیگر نتایج می‌توان به دیدگاه اگزیستانسیالیستی او به زن اشاره کرد که زن را برابر با مرد می‌داند. وی به فلسفه وجودی ملاصدرا و مبحث تشکیک وجود نیز توجه داشته است.

**کلید واژه‌ها:** جمیل صدقی زهاوی، وجودگرایی، ادب معاصر عربی.

---

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۵/۰۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۳/۰۸

<sup>۱</sup> - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: y.marof@yahoo.com

## ۱- مقدمه

محققان فلسفه وجودگرایی، ریشه‌های آنرا در گذشته بسیار کهن جستجو می‌کنند. پژوهشگران مکتب بودائیسیم نزدیکی شگفت‌آوری بین دیدگاه‌های بودا و فلسفه وجود گرایی یافته‌اند. در غرب نیز کسی چون «سقراط» سخنی دارد که می‌گوید: خودت را بشناس؛ و این چیزی جز یک رسالت وجودی نیست (سیف، ۱۹۶۲، ص ۱۱۵) ولی دوره رونق فلسفه اگزیستانسیالیسم در فاصله میان دو جنگ جهانی است (دست‌غیب، ۱۳۵۴، ص ۶۳) «ژان پل سارتر»<sup>۱</sup> در مورد مکاتب اگزیستانسیالیسم می‌گوید: دست‌آویز عیب جویان، وجود دو مکتب در اگزیستانسیالیسم است. اگزیستانسیالیست‌های مسیحی که «یاسپرس»<sup>۲</sup> و «گابریل مارسل»<sup>۳</sup> کاتولیک را می‌توان در این گروه جای داد. اگزیستانسیالیست‌های بی‌خدا و از جمله «هایدگر»<sup>۴</sup> و اگزیستانسیالیست‌های فرانسوی، پیروان مکتب دیگر بوده و من نیز پیرو این مکتب هستم (سارتر، ۱۳۴۸، ص ۱۵)

«فریدریک نیچه»<sup>۵</sup> نیز یکی از بزرگترین و قدیمی‌ترین فیلسوفان وجود‌گرا به شمار می‌رود. از مهمترین نظریات او، ارائه انسان برتر (سوپر من) به دنیا بود (العشری، ۱۹۶۷، ص ۶۷) «کارل یاسپرس» یکی دیگر از فیلسوفان معروف وجود‌گراست که اهل اولدنبورگ آلمان بود. فلسفه وی بیشتر در سه زمینه شرح یافته است. ۱. وجود-آنجا- یا وجود متعین. ۲. وجود-من- یا فاعل ادراک یا هست بودن. ۳. وجود فی نفسه که تعالی نامیده شده است (ورنو و وال، ۱۳۷۲، صص ۱۶۳-۱۶۵). همچنین آموزه‌های «هایدگر» سرچشمه فلسفه اصالت وجود در قرن بیستم شد و با وجود اینکه سایر متفکران اگزیستانسیالیستی، به ویژه «ژان پل سارتر» شهرت بیشتری نزد عامه مردم یافتند و پیش از «هایدگر» در راه ترویج اندیشه‌های اصالت وجودی می‌کوشیدند، ولی استاد مسلم آنها «هایدگر» بود (بریان، ۱۳۷۲، ص ۴۱۵)

فیلسوفان وجودگرا، همچون فیلسوفان پیشین خشک و منسجم نمی‌نویسند. این فیلسوفان، فیلسوفان سیستماتیک به معنای آکادمیک آن نیستند. به جای آنکه آثار خود را منطقی و استدلالی بنویسند، تغزلی و عاطفی می‌نویسند و به جای آنکه احکام آنها بر

قضایای عقلی استوار باشد، بر احساس و عاطفه تکیه دارد (خطاط و امن خواه، ۱۳۸۷، صص ۵۲-۵۳). فلسفه وجودی، فلسفه صرف احساس نیست، بدین معنا که اعتقادات آنرا بیش از آنکه عقل پی ریخته باشد، احساس پی ریخته است. در این فلسفه، ما با عاطفه خام مواجه نمی‌شویم، بلکه با عاطفه‌ای مواجه می‌شویم که تابع اندیشه و تدبری طولانی است (مک کواری، ۱۳۷۷، ص ۱۵۴) گریز از تفکر صرفاً انتزاعی و اعتقاد به اینکه، اراده، عاطفه و تعقل سه قوه تمایز ناپذیر انسانی‌اند، فیلسوفان وجود گرا را به این باور رساند که پیام را باید بیشتر از طریق رمان، داستان، نمایش نامه و ... به دیگران رساند (ضیایی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶) «هایدگر» یکی از فیلسوفان وجودگرایی است که بیش از آنکه به هنر و رمان توجه کند، به شعر توجه داشت. او تنها کلام موزون و مقفی را شعر نمی‌دانست. به باور او نثر نیز می‌تواند شعر باشد، اگر معنا داشته باشد (هایدگر، ۱۳۸۱، ص ۸۹) «گلن گری» می‌گوید: شاید اهمیت عمده فیلسوفان وجود گرا را روزی نهفته در باز یافتن شعر (به معنای صورت نوعیه ادبیات و هنر مخیل) به منزله موضوعی برای فلسفه ببینند (گلن گری، ۱۳۸۶، ص ۸۱) بنابراین، فلسفه وجودگرایی فلسفه کهنی است که ریشه تاریخی دارد و اوج شکوفایی آن در قرن بیستم است. فیلسوفان آن بر اساس دیدگاه‌ها و اعتقادات خود به دو دسته ملحد و معتقد تقسیم می‌شوند که دارای اشتراکات و تفاوت‌هایی با هم هستند. مهمترین مؤلفه این فلسفه «اصالت وجود انسان و تقدم آن بر هر چیز دیگر» است. این فلسفه در ادبیات به ویژه در رمان، شعر و نمایش نامه نیز ظهور یافت و بر آن تأثیرات فراوانی گذاشت.

فرضیه و یافته اصلی این گفتار بر این است که زهاوی در اندیشه‌های فلسفی خود از دیدگاه‌های فیلسوفان وجود گرای غربی همچون «ژان پل سارتر» و «مارتین هایدگر» و... تأثیر پذیرفته است و ریشه‌های فلسفه وجودی یا «اگزیستانسیالیسم» در اشعار او مشهود است. در زمینه پیشینه پژوهش باید گفت که پژوهش‌هایی در زمینه اندیشه‌ها و دیدگاه‌های زهاوی انجام گرفته است که این پژوهش‌ها بیشتر پیرامون کتابها و آثار منثور وی بوده است. مقالاتی نیز در زمینه‌های مختلف به صورت مستقل و تخصصی

در مورد شعر زهاوی صورت گرفته است. از جمله ۱-رفائیل نخله الیسوعی (۱۹۶۶)؛ «الشاعر، جمیل صدقی الزهاوی» که در آن نویسنده به نقد آرای دینی و علمی زهاوی به ویژه اثر پذیری او از نظریه‌ی تکامل داروین پرداخته است. ۲- طاهر حسن فهمی (۱۹۶۵)؛ «الزهاوی، شاعر الفلّسفة» این مقاله به بررسی افکار فلسفی و دیدگاه‌های زهاوی در مورد کیهان شناسی و علوم رایج عصر پرداخته است. ۳- شهریار نیازی و همکاران (۱۳۸۶)؛ «زن در شعر جمیل صدقی الزهاوی» این مقاله در زمینه‌ی نقد آرای زهاوی در مورد زن و دیدگاه‌های فمینیستی اوست. ۴- صمد سلیمانی و رحمت الله حیدری منش (۱۴۳۳)؛ «ملحمة «ثورة في الجحيم في شعر جمیل صدقی الزهاوی» (فصلیة دراسات الادب المعاصر) این مقاله نیز به تحلیل دیدگاه‌های زهاوی در مورد دنیای آخرت پرداخته است. ۵- حسین کیانی و فاطمه علی نژاد چمازکتی (۱۴۳۳)؛ «التناص الدینی فی قصیة «ثورة في الجحيم، لجمیل صدقی الزهاوی» (مجلة الجمعية العلمية الایرانية للغة العربیة و آدابها) این مقاله نیز در زمینه عقاید زهاوی در مورد دنیای آخرت است که تکیه آن بر قصیة طولانی و مشهور «ثورة في الجحيم» زهاوی است. در زمینه ادبیات تطبیقی نیز پژوهش‌هایی در موضوعات مختلف انجام گرفته است. از جمله ۱- هدیه قاسمی فرد و فاطمه میرقادری (۱۳۹۰)؛ «بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر جمیل صدقی زهاوی و ملک الشعراء بهار» (فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی). ۲- محمد صادق بصیری و راضیه نور محمدی (۱۳۹۰) «استعمار ستیزی ملک الشعراء بهار و جمیل صدقی زهاوی» (فصلنامه لسان مبین). ۳- مهدی مسبوق و همکاران (۱۳۹۰)؛ «میهن دوستی در شعر ملک الشعراء بهار و جمیل صدقی زهاوی» (فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی). ۴- عنایت الله شریف پور و محمد حسن باقری (۱۳۹۰)؛ «مقایسه ادبیات کارگری در اشعار فرخی یزدی و جمیل صدقی زهاوی» (فصلنامه لسان مبین). اما تفاوت اساسی این پژوهش در این است که نخستین پژوهشی است که به صورت مستقل به بررسی فلسفه وجود گرایی در شعر زهاوی و نقد اثر پذیری وی از فلاسفه وجودگرا پرداخته است. بنابراین، در این مقاله نخست به تحلیل و شرح مبانی نظری فلسفه وجود گرایی و دیدگاه‌های

فیلسوفان غربی صاحب نظر در این زمینه پرداخته و سپس آنرا با شعر زهاوی تطبیق می‌دهیم و ریشه‌های وجودگرایی در شعر زهاوی را نشان می‌دهیم و موارد اثر پذیری وی از فلاسفه وجودگرا را بیان می‌کنیم. باید خاطر نشان کرد که در این نوشتار از نظریات هر دو گروه (مؤمن و ملحد) فلاسفه وجودگرایی غربی استفاده شده است.

## ۲- پردازش تحلیلی موضوع

«جمیل صدقی زهاوی» در سال ۱۸۶۳ در بغداد از پدر و مادر گُرد تبار دیده به جهان گشود. او در خانواده‌ای رشد کرد که در دین، فقه و ادب شهرت داشتند. پدرش «محمد فیضی الزهاوی» مفتی دارالسلام بود و در آغاز خود تعلیم و تربیت ویرا بر عهده گرفت (الزیات، بیتا، ص ۵۰۸). پدرش به جهت ادامه آموزش وی را به شاگردی «شیخ عبدالرحمان قره داغی» فرستاد، او در محضر شیخ قره داغی به فراگیری علوم عقلی و نقلی مشغول شد. این ماجرا تا آنجا ادامه یافت که میان جمیل و شیخ عبدالرحمان مباحثات و منازعات علمی و جدلی در گرفت، چرا که «جمیل» درباره یوم الحساب و اصل انسان دچار شک شده بود (جیوسی، ۲۰۰۷، ص ۲۴۵). درباره توانایی شعری او نظرات متفاوتی وجود دارد. گروهی شاعریت زهاوی را می‌ستایند و گروهی فلسفه او را تحسین می‌کنند و شعرش را کم ارزش می‌دانند، اما تحت هر شرایطی گرایش تفکر علمی بر شعر زهاوی چیرگی دارد (الفخوری، ۱۹۹۱/۴۵۵). زهاوی، افزون بر زبان گُردی بر زبان فارسی و ترکی نیز تسلط داشت. او به علوم کیهان شناسی و هستی شناسی روی آورد، ولی راهی برای دست یابی آسان به آنرا نیافت. زیرا این علوم با توجه به شرایط آن زمانه بیشتر در اروپا رواج داشت و نیاز به تسلط بر زبانهای اروپایی داشت. به همین خاطر او به روزنامه‌ها و کتاب‌هایی که در این زمینه به عربی و ترکی نوشته شده بود رجوع کرد. او به مطالعاتش در این زمینه ادامه داد و نظریات خود را در کتابی تحت عنوان «المجمل مما أری» به چاپ رساند. یکی از دیدگاه‌های کیهان شناسی او در مورد جاذبه زمین بود، وی بر عکس دانشمندان این عرصه بر این باور بود که اشیای زمین

همدیگر را جذب نمی‌کنند، بلکه دفع می‌کنند (الراوی، ۱۹۳۶، صص ۲۴۹-۲۵۰). او شیفته اندیشه غرب بود و نظریات اندیشمندان آنرا از جمله نظریه «داروین»<sup>۶</sup> در مورد تکامل و تکوین و نظریه «نیوتن»<sup>۷</sup> در مورد جاذبه و نظریه «کوپرنیک»<sup>۸</sup> در مورد ستاره شناسی و کیهان شناسی را از طریق مطبوعات عربی دنبال می‌کرد. این آراء و اندیشه‌ها بر او تأثیر گذاشت و دیر زمانی ذهن او را مشغول ساخت (التکریتی، ۱۳۶۸، صص ۷۴-۷۵). مطالعات فراوان او در علوم مختلف زمان و از جمله ستاره شناسی و فلسفه به حدی بوده است که اهل زمان به او لقب فیلسوف داده‌اند (مبارک، ۱۹۳۸: ۳۰۰). زهاوی، در شعرش به گرایش عقلی به دور از احساسات و عواطف درونی روی آورد و نظریات مختلف و روحیه جستجوگر و پرسشگر او گاهی شعرش را سنگین و ثقیل می‌کرد (هداره، ۱۹۹۰، ص ۲۱) رباعیات او در برگیرنده موضوعات و مطالب گوناگونی است که در آنها با اشعار ابوالعلائی معری و عمر خیام به رقابت و همسویی پرداخته است. این رباعیات در چهار بخش هستند که در برگیرنده مسائلی در مورد سیاست، اجتماع، فلسفه، طبیعت، شک و یقین است (بطی، ۱۹۲۳، ص ۱۴۰) او به دلیل آگاهی گسترده از ادبیات فارسی، رباعیات خیام را یک بار به نثر و دیگر بار به نظم ترجمه نموده است. افکار فلسفی او به شدت تحت تأثیر خیام و ابوالعلائی معری بود (الخیاط، ۱۹۷۰، ص ۳۸) در عرصه مسائل اجتماعی وی از نخستین شاعرانی است که در جهان معاصر عرب به آزادی زن متعهد بود و در این راه سختی‌های فراوانی را تحمل نمود و با تهمت‌ها و محرومیت‌های فراوانی رو به رو گردید (محمدی، ۱۳۷۰، ص ۲۴۰). البته، باید خاطر نشان کرد که وی در بحث آزادی زن، قدری زیاده روی کرده به طوری که در برخی مواقع از چهارچوب عقاید دین اسلام خارج شده و حجاب را مانع پیشرفت زن دانسته است! در بخشی از این مقاله نیز با تکیه بر دیدگاه‌های اگزیستانسیالیست‌های فمینیستی به معرفی و بررسی دیدگاه‌های «زهاوی» در مورد زن و حقوق آن می‌پردازیم. جلوه‌های فلسفه اگزیستانسیالیستی در شعر زهاوی در موارد ذیل نمود می‌یابد:

## ۲-۱- مفهوم وجود

وجود، از دیدگاه فلاسفه اگزیستانسیالیستی قابل تعریف نیست و مبهم است. برای اینکه تعریف، در قالب مفاهیم ارائه می‌شود و با مفاهیم سر و کار دارد. در حالی که «وجود» مفهوم نیست و نمی‌توان آنرا با تعریف و علوم حصولی شناخت (آیت الهی، ۱۳۸۵، ص ۱۸) زهاوی، نیز معتقد است وجود مفهومی است که قابل تعریف نیست و مبهم است و اندیشه انسان در مورد آن در حیرت و سرگشتگی است:

يَحْدُ الْوُلُوحُ عَالَمًا نَحْنُ فِيهِ سَابِقُهُ مِمُّدَّالُوِيَّةٍ رَرَةُ الْأَفْهَ سَامِ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۲۴)

(ترجمه: وجود در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، سالم ماند، ولی وجود، چیزی است که اندیشه‌ها سرگشته‌آن است).

## ۲-۲- تقدم وجود

بر اساس دیدگاه تقدم وجود سارتر، انسان ابتدا وجود دارد، در این عالم هست، با خود مواجه می‌شود و امکان شدن دارد. آدمی جز یک سلسله عمل اقدام، یک دستگاه مجموعه روابط که این اقدام‌ها را به وجود می‌آورد، چیزی نیست (عبداللهی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۴)

زهاوی، نیز می‌گوید: قدیمی‌ترین چیز در انسان وجود اوست و اینکه او از این عالم بر آمده است. پس شکل‌ها و حالت‌های مختلفی که بعداً به وجود می‌آید، همه ساخته اوست:

كُدُوْدِ فَهْهُ وَ لَعَمَ رِي ل تَارَةً وَ سُولَاتُ الْأَشْكَالَ مَخْتَرَاتُ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۲۵)

(ترجمه: به جان خودم سوگند، هر چه که در وجود و هستی انسان است، گاهی علت و گاهی معلول است). (جوهر و مایه اصلی این جهان در وجود (انسان) قدیمی است، اما شکلها و حالات آن مختلف است) (یعنی وجود انسان قدیمی است و مقدم بر هرچیز است و حالات مختلفی (ماهیات) که بعداً در او شکل می‌گیرد، ناشی از عمل خود اوست).

او می‌گوید: وجود انسان، فضا و گستره‌ای است که چیزی جز روح و جسم و قدرت انسان نیست. انسان تا زمانی که در جسمش هست و وجود دارد و صاحب آن است، کارهای بزرگی را انجام می‌دهد:

سَوَىٰ أَثِيرٍ وَّاسِعٍ      بِي وَالرُّوحِ وَّالْأَجْسَامِ  
سَمَّاعِشَ بِهِنَّ لَمَلَكَةٌ      رُّبُلِحَايَةَ جَسَامِ

(همان، ص ۴۰)

(ترجمه: در وجود (انسان) چیزی جز فضایی گسترده نیست که این فضا روح و جسم و توان اوست). (جسم انسان، تا زمانی که زنده است، مملکتی است که امور بزرگی برای زندگی در آن جریان دارد).

فِي الْأَشْكَالِ وَالصُّورِ      اللَّهُ يُولِي الَّذِي يَخْفَى الْبَصَرِ

(همان، ص ۳۸۹)

(ترجمه: حقیقت اشیاء در شکل‌های آن نیست، بلکه در هیولا و ماده اولیه آن یعنی «وجود» است که از چشم پنهان است).

## ۲-۳- وحدت در کثرت و کثرت در وحدت

گویی زهاوی، در مسائل وجود گرایی به نظریه تشکیک وجود ملاصدرا<sup>۹</sup> توجه داشته است. ملاصدرا، با نظریه اصالت وجود و تشکیک وجود در فضای فرهنگی متفاوت، تحولی بنیادین در تاریخ فلسفه اسلامی ایجاد نمود. وی وجود را محور اصلی بحث فلسفی خویش ساخت (آیت الهی، ۱۳۸۵، ص ۱۲). در نظر ملاصدرا، وجود اگرچه حقیقتی



واحد و یگانه و بسیط است؛ اما در عین حال شدت و ضعف دارد که از آن به تشکیک وجود تعبیر می‌کند. به این معنی که وجود، حقیقتی است که هم مایه وحدت و اشتراک در عالم شده است و همین وجود است که منشأ کثرت و غیریت می‌گردد. این غیریت و کثرت در عالم چیزی جز این حاصل نیست که وجود می‌تواند دارای شدت و ضعف باشد (همان، ص ۲۹).

زهاوی، نیز بر این باور است که با وجود اشکال و صورتهای مختلف موجودات، آنها در ماده اولیه و وجودشان با هم مشترک هستند:

الهِئِثِيْنَ ۞ وَاَحَدٌ ۞ تَلَا ۞ فَاَلِصُّ ۞ وَاَحَدٌ ۞  
 اُنَّهٗ ۞ اَلْعَنَاصِرُ ۞ تَلَا ۞ فَاَلِصُّ ۞ وَاَحَدٌ ۞

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۴۱۲)

(ترجمه: بین هیولا (ماده اولیه) با وجود اختلاف در اشکال و تصاویر، وحدت وجود دارد. آنها عناصری هستند که از عنصری واحد به وجود می‌آیند).

## ۲-۴- وجود و عدم

نزد اگزیستانسیالیست‌ها، عدم، برای رسیدن به وجود است. عدم، کلوجود را فرا می‌گیرد. بنابراین، برای شناخت دقیق وجود و حقیقت آن باید تا مرز عدم پیش رفت (پروتی، ۱۳۷۹، ص ۳۲). به نظر هایدگر، از عدم «وجود» بیرون می‌آید. از نظر وی، عدم و وجود یکی است (سید، ۱۳۸۰، ص ۱۵۲).

زهاوی، نیز بر این باور است که عدم و نیستی برابر با وجود است. او می‌گوید: دیگران این دنیا را فانی می‌دانند، ولی من معتقدم که فقط اجزاء و ظواهر اشیاء از بین می‌روند، ولی خود آنها و وجودشان از بین نمی‌رود و همه جاوید می‌مانند:

لَوْ جُودٌ بِالرَّغْمِ ۞ كَثْرَةِ الْأَسْمَاءِ ۞  
 اَلَّذِي نَحْنُ نَحْيَا ۞ بِمَدَنِيَّةٍ ۞ وَ اَنْتَ هَا ۞  
 نُلْسُ لِمَلْفَنَاءِ ۞ وَ اِنِّي ۞ يَحْسَبُ ۞ سُبُّهُ ۞ لِمَلْفَقَاءِ ۞

يُمْسَسَ عِلْمَهُ تَمِّنَ      بِشَظْوَاهِ رُ الْأَشْيَاءِ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۱۳۹)

(ترجمه: در وجود اشیاء وحدتی هست، هر چند نامهای گوناگونی بر آن می‌نهند). (برای دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، آغاز و پایانی وجود ندارد). (مردم می‌پندارند که آن برای نابودی و نیستی است، ولی من با کاستی‌ام آنرا برای بقا می‌پندارم). (من فهمیدم، بی‌شک ظواهر اشیاء از بین می‌رود و اصل و وجود آنها از بین نمی‌رود).

## ۲-۵- تصویر زشت و دردناک از زندگی

در آثار ادبی فیلسوفان وجودگرا نه از دنیا با همه زشتی‌ها و زیبایی‌هایش تصویری ساده و دقیق داده می‌شود و نه جهانی آرمانی پیش روی خواننده گذاشته می‌شود، بلکه آن گوشه‌هایی از زندگی که زشت و آلوده است به نمایش در می‌آید، با این هدف که بشر برای دگرگونی آن می‌کوشد (قبادی و توماچ نیا، ۱۳۸۶، ص ۳۸).  
زهاوی، دیدگاهی منفی نسبت به زندگی دارد. وی دنیا را پر از زشتی و پلیدی نیرنگ می‌داند و آنرا همچون میدان نبردی سه‌گین می‌داند:

بَاعَصْرِهِ مَاتَقَدُّمٌ      بِسَيِّئِ اللَّيْلِ كَرُّ مَ \_\_\_\_\_  
مُخِرِّعٌ فَلَإِ يَمُّ أَزُّ بِي \_\_\_\_\_      طَبِيقُ الْقُلُوبِ مِنَ الْعُدَاةِ  
أَيَّامُهُ سَوَى وَغَى      نَتُّ كُلِّ الْجَهَاتِ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۵۹)

(ترجمه: ما در روزگاری هستیم که پیشروی به سوی بزرگی‌ها در آن وجود ندارد). (عصر نیرنگی، که در آن دوست از دشمن تمایز داده نمی‌شود). (زندگی، چیزی جز یک جنگ همه‌جانبه نیست).

زهاوی، می‌گوید: دنیا همچون دریایی از آتش شعله‌ور است که مردم در آن شناورند و در عذاب و رنج به سر می‌برند:

إِلَّكُمْ مِنْ لَهٍ يَبِ لَاهِ بٍ      يَلْتَهُ سَابِحٌ وَ غَرِيْقٌ  
 دَكُّي شُعْلَةٌ مِنْ نَارِهِ      نُغْذِمُ الْحَيَاةَ حَرِيْقٌ

(همان، ص: ۳۴)

(ترجمه: جهان دریایی از آتش فروزان است و گروهی از مردم در آن شناورند و گروهی در آن غرق شده‌اند). (گویی در وجود هر جاننداری شعله‌ای از آتش وجود دارد و زندگی، یکپارچه آتش و حریق است).

او دنیا را پر از کاستی و ناپایداری می‌داند و می‌گوید: انسانها از مصیبتی رها می‌شوند، ولی در دام مصیبتی دیگر می‌افتند:

هُنَاكَ حَيَاةٌ كُفُّمٌ      سَبَّحُ شَاوِئِبِ  
 لَنْ نَخْتَمَ مِنْ مَصَا      مَيْنَ إِلَى مَصَائِبِ  
 نُنْظِرُ بَاهِرِ أَرْضِنَا      مِهُوْبٌ وَ غَاصِبٌ

(همان، ص: ۲۳)

(ترجمه: آیا گمان می‌کنید زندگی شما دارای صفای خاطر و آسودگی است و هیچ عیبی در آن نیست؟). (ما از مصیبتی به مصیبتی دیگر پناه می‌بریم). (ما در روی زمین دو گروه هستیم، گروهی زورگو و غاصب و گروهی غصب و غارت شده).

## ۲-۶- تعالی و سقوط

اصل تعالی و کمال، در نوشته‌های برخی از اگزیستانسیالیست‌ها وجود دارد. در جمله‌های آنان این مسیر وجود دارد و انسان به تناسب انتخابی که می‌کند به سمت تعالی یا سقوط می‌رود. در این زمینه «یاسپرس» بر این باور است که انسان هیچ‌گاه کامل نیست؛ بلکه همواره یا در حال نیل به کمال است یا در حال سقوط است (نصری، ۱۳۵۷، ص: ۵۸).

زهاوی، می‌گوید: انسان پس از آنکه اوج می‌گیرد و به تعالی می‌رسد، سقوط می‌کند و در سراسیمی قرار می‌گیرد:

عَقْلُ الْكَافِرِ رَاهِبٌ وَ طُ  
 لَمَّا هَلَّ النَّجْدُ حَاءَ قَدْ سَوَّطُ  
 مَا بَعَثَ رِوَاةَ بَأْرَضِهِ  
 فِي الْكَفِّ فَاحِ نَشِيْطُ  
 الشُّعْرُ وَ بَحَضَّ سَارَةً  
 نَادِلَ الْحَفِيَّةِ سَاءَ شُرُوطُ  
 مَعْدُوا بِبِلَا سَنَدٍ لَهُمْ  
 هُدْرُ الصُّعُودِ هِبُوطُ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۳۷)

(ترجمه: تنها زمانی سقوط به دنبال کار و عمل بزرگ می‌آید که ناامیدی امید را در هم شکنند). (ما در عصری هستیم که زندگی بر روی زمین تنها برای کسی است که در راه مبارزه همیشه کوشش و تلاش می‌کند). (هرگاه ملتها متمدن تر می‌شوند، و پیشرفت می‌کنند، شروط در آن برای زندگی کردن افزایش می‌یابد). (پیشینیان بدون هیچ تکیه گاهی صعود کردند و به اوج رسیدند، ولی در حقیقت به اندازه اوج گیری، برای آنها سقوط نیز وجود داشت).

در جای دیگر می‌گوید: من با تلاش گاهی به اوج رسیدم، ولی پس از مدتی سقوط کردم:

تُ حَيْنًا مَعْتُ بِجِ هُدِي  
 لِيَلِيَّتُ بِعَدَّ ارْتِفَاعِي

(همان، ص ۴۴)

(ترجمه: من زمانی با تلاش اوج گرفته بودم، اما پس از مدتی سقوط کردم).

## ۲-۷-۱ احساس تنهایی و واماندگی

بر اساس تفکر مکتب اصالت وجود، انسان موجودی تنهاست و به طوری خفت‌بار در جهانی بیگانه و تنها رها شده است (قبادی و توماچ نیا، ۱۳۸۶، ص ۴۲).

زهاوی، نیز در این دنیا احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کند. او معتقد است انسان در این دنیا بیهوده به حال خود رها شده است و در سرگردانی به سر می‌برد:

لَيْسَ سَيْلٌ إِنْ بَقَيْتَ مَا نُنُ فِي حَالَةٍ أَنْزَلَ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۲۹۸)

(ترجمه: سیل ما را در هم می‌کوبد و جارو می‌کند. اگر باقی بمانیم، در تنهایی زندگی می‌کنیم).

شَشِي هُنَاكَ لِغَايَةٍ سُوْطِرٍ تَتَّارَةً ظَالِمٍ

(همان، ص ۵۷)

(ترجمه: من گاهی در روشنایی و گاهی در تاریکی راه می‌روم، ولی این راه رفتن برای هدف مشخصی نیست).

لِنَلِظْهُنَّ قَنَاطٍ فِي ذَوْعَمِيٍّ مَسْمُولٍ

(همان، ص ۱۲۱)

(ترجمه: ما راهمان را گم کرده‌ایم و بیهوده در زمین راه می‌رویم، همچون نابینایی که چشمش از حلقه در آورده‌اند).

أَبِيَّورٍ بِيَّعِ شَبِيَّ بِيَّيْ  
بِعَدَا غَسْلٍ جِنَازَتِي  
وَنَدِيَّ رَضُّ أَوْ يُسَلِّي  
لَيْسَ لَأَيُّهُمْ عَمَلِي

(همان، ص ۱۰۳)

(ترجمه: من در اوج جوانی با غریبی و بی‌کسی می‌میرم و دوستی ندارم تا من را پرستاری کند و تسلی دهد). (پس بیکرم را پس از غسل و شستشو، به سوی قبر می‌برند، مردمی که من برای آنها اهمیتی ندارم).

بِيَّكَحَاطٍ فِي ظَالِمٍ  
أَيُّعَادَتِي أُمَّ أُمَّ مَرِي

بِيَاةٍ قَدْ صَدَفْتَنِي فِي الْحَيَاةِ مَرَامِي

(همان، ص ۳۱)

(ترجمه: من همچون کسی که در شب بی‌هدف و کورکورانه راه می‌رود، نمی‌دانم که خوشبختی‌ام روی روی من است، یا پشت سر من است). (سرگردانی و حیرت در زندگی، مانع از این شد که من به هدفم در زندگی برسیم).

## ۲-۸- واقع‌گرایی و زیستن در این جهان

«دکارت»<sup>۱۰</sup> انسان را به جسم و روح (ذهن) تقسیم می‌کرد و برتری را از آن روح و ذهن می‌دانست. پذیرش این دیدگاه انسان را کم‌کم از جهان واقعی پیرامونش بیرون می‌کشید و از او موجودی تجریدی و بیرون از زمینه واقعی زندگی‌اش ارائه می‌داد. اما فیلسوفان وجود‌گرا، انسان را بدون جهانی که در آن زندگی می‌کند غیر قابل تصور می‌دانند. به عقیده آنها انسان در جهان است و برای شناخت آن باید به برخورد او با جهانی که در آن قرار دارد، توجه کرد (خطاط و امن خواه، ۱۳۸۷، ص ۵۱). برای نمونه «کالیگولا» (نام شخصیت اصلی نمایش نامه‌ای به همین نام از کامو<sup>۱۱</sup>) زمانی به این حقیقت که انسان‌ها می‌میرند و خوشبخت نیستند، می‌رسد که «دروزیلا» خواهر و معشوقه‌اش می‌میرد (کامو، ۱۳۴۷، صص ۹-۱۸). هایدگر می‌گوید: انسان شبان هستی است (هایدگر، ۱۳۸۱، ص ۲۵۰). یعنی او در این دنیا زندگی می‌کند و مجرد از آن نیست. «گابریل مارسل» می‌گوید: جهانی که جسم من در آن می‌بالد، جایگاهی است که در آن، من هستی را شاهد خواهم بود. وی می‌گوید: واقعیت ما، شکلی از شرکت ما در هستی است (بلاکهام، ۱۳۳۸، ص ۱۱۳). بنابراین، فیلسوفان وجودگرا انسان را موجودی می‌دانند که بر روی زمین زندگی می‌کند و متأثر از محیط و جهان حسی و واقعی است که در آن به فعالیت و تلاش می‌پردازد و در آن وجود خود را تکمیل می‌کند.

زهاوی، نیز بر این باور است که انسان در این دنیا وجود دارد و زندگی می‌کند. وی کمتر به عالم روحانی توجه دارد و به نوعی واقع‌گرایی که ناشی از انس او با جهان و طبیعت پیرامونش است، گرایش می‌یابد:

نَنَا نَعْرِشُ جَمِيْعًا      وَنُقَرِّجُمِ مُحْتَمِّرٍ سَـَـيَّارٍ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۲۹)

(ترجمه: ما همگی بر روی زمین، (یعنی این دنیای محسوس) بر روی جرمی کوچک و حقیر و در حال چرخش زندگی می‌کنیم).

او می‌گوید: کسی می‌تواند در این دنیا زندگی کند و موفق شود که در این راه فعال و با پشتکار باشد:

مَعْرِئٌ مِّنَ النَّاسِ مَالِمٌ      لِّلرَّعَدَاتِ الْمُحِيطِ  
جِهَاتٍ قَد كُتِبَ الْفَوْزُ      لِرِضَى لِمَلَأَ الْوَيْ النَّشِيطِ

(همان، ص ۴۰۸)

(ترجمه: هر انسانی که در برابر مصیبت‌ها و مشکلات محیط از خود محافظت نکند، نمی‌تواند زندگی کند). (در تلاش و تکاپو برای زیستن بر روی زمین، پیروزی تنها برای انسانهای کوشا نوشته شده است).

زهاوی، می‌گوید: انسان با جهان و پیرامون خود در ارتباط است و سرشت و کردارش مرتبط با آن است:

يُعَادَتُ الْإِنْسَانَ نَاجِمَةٌ      بِفِعْلٍ فِيهِ مُتَصِلٌ  
هَـَـ فِي التَّحْقِيقِ بِعِثَّةٍ      لِّلسَّعِي فِي بِلَالٍ مَلَلٌ

(همان، ص ۴۲)

(ترجمه: سرشت انسان برگرفته از محیط و جهان پیرامون خود و مرتبط با عملی است که در آن انجام می‌دهد). (و این انگیزه‌ای برای تلاش بی وقفه و بدون خستگی انسان در دنیا است).

## ۲-۹- دگرگونی و عدم ثبات

«اگزستانسیالیسم» مخالف نظریه‌هایی است که در آن انسان در جایگاه حقیقت کامل دیده می‌شود و برای شناخت یا اندیشیدن آن، لازم است در جوهر بسیطش ثابت باشد (Norton, 1994: v4: p631). «سارتر» می‌گوید: اگر انسان به گونه‌ای که فیلسوفان وجودی می‌گویند، تعریف پذیر نیست، به این دلیل است که انسان در ابتدا هیچ است. او چیزی نخواهد بود، مگر اینکه بعدها بشود و در آن هنگام او همان چیزی خواهد شد که از خودش می‌سازد (سارتر، ۱۳۷۶، ص ۲۳). از نظر «هایدگر» انسان فعلیت نیست، بلکه همواره در حال شکل گرفتن است و هیچ شکل، شکل نهایی به حساب نمی‌آید. او همواره خودش را طراحی می‌کند. هرگز به آخر نمی‌رسد و همواره توان مند است (احمدی، ۱۳۸۱، ص ۵۵۵). «نیچه» از جمله وجودگرایانی بود که به نوعی عدم وجود خویشینی از قبل تعریف شده و ثابت برای آدمی قائل بود. او در تبیین شخصیت انسان به سخن «زرتشت» اشاره دارد که مبشر ظهور فرا انسان است و می‌گوید: من به شما فرا انسان را ارائه می‌کنم، فرا انسان موجودی است که باید به مدارج بالاتر از خود صعود کند (Nietzsche, 1973, p124). یعنی انسان پس از دگرگونی و تحول و گذر از دوره‌ای طولانی به آن شکل آرمانی خود می‌رسد.

زهاوی، نیز عقیده دارد انسان موجودی است که همیشه در حال رشد و دگرگونی و تغییر است و طی یک فرآیند تدریجی در حال نمو است. وی بر این باور است، انسان وقتی در زمین می‌میرد، در درون شخص جدید دیگری تولد می‌یابد و هر شخصی پایان ناپذیر است. وی می‌گوید: زمین پس از آنکه به خاک و موجودات غیرزنده تبدیل شد، دوباره از نو پس از میلیون‌ها سال متولد می‌شود (فهمی، ۱۹۶۵، ص ۷۹).

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
مُرْكَبٌ	مُرْكَبٌ
يَفْلُجُهُ الْجُنُوبُ	يَفْلُجُهُ الْجُنُوبُ
سَلَّمَ الْقَوْمَ	سَلَّمَ الْقَوْمَ
وَرُحْمًا ذَا	وَرُحْمًا ذَا

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۷۴)



(ترجمه: در هستی، هر ترکیبی، را به سوی نابودی فنا می‌بینم). (هر چیزی که باد جنوب آنرا فاسد می‌کند و از بین می‌برد، باد شمال آنرا باز می‌گرداند). (از روزگار کهن این جهان از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود).

او می‌گوید: ایستایی و توقف انسان یک عیب و کاستی برای اوست:

تُؤْفَمِ مِمَّنْ سَلَامٌ      إِلَى الْأَمَامِ إِلَى الْأَمَامِ  
وَوَقُفَ سُسُوبَةً      نُنْزِرِي بِأَلِ الْكَرَامِ

(همان، ص ۲۳۳)

(ترجمه: در توقف و ایستادن هیچ سلام و درودی (خیر و برکتی) نیست، پس به سوی جلو برو، به سوی جلو). (ایستادن عیب و ننگی است که انسانهای بزرگواری را خوار می‌کند).

از دیدگاه او، همهٔ اشیاء در حال تحول هستند و از شکلی به شکل دیگر تغییر می‌کنند:

تَكُنْ الْأَشْيَاءُ وَ إِمَّا      مِنْ ضُضُّوْرَةٍ تَتَغَيَّرُ

(همان، ص ۹۰)

(ترجمه: اشیاء از بین نمی‌روند، بلکه از شکلی به شکلی دیگر تغییر می‌کنند).

وَسَلَّلْتُ مِمَّنْ تَقَدُّ      هِمَّ فِي تَجَدُّدِ  
يَوْمَ مِمَّنْ كَثِيرٌ هِمَّ      إِلَى يَوْمٍ غَدِ

(همان، ص ۴۰۵)

(ترجمه: همانا مردم به خاطر پیشرفتشان پیوسته در حال دگرگونی و نوشدن هستند).

(در بسیاری از آنها حالت امروزشان را در فردا نمی‌بینی).

در جایی دیگر می‌گوید:

شَدَّ بَقِيَّ عَلَيَّ مَا      هَلَّتْهُ مُسَدِّمَاتُ رَا  
بِحَرِّ يُطْعِيَّ دُ      عَقْبُ جَزْرَا

(همان، ص ۴۷)

(ترجمه: آن گونه که من دیدم، چیزی برای همیشه باقی و ثابت نمی‌ماند و ادامه نمی‌یابد). (دریا برای ایجاد مد می‌شورد و مد جزر را به دنبال می‌آورد).  
 نظریهٔ دگرگونی و عدم ثبات انسان نیز با نظریهٔ جنجالی تکامل «داروین» همگونی و نزدیکی دارد. زهاوی، شیفتهٔ نظریهٔ تکامل یا رشد و ارتقاء «داروین» بود و این دیدگاه و اندیشه را در اشعارش می‌گنجاند (بصری، ۱۹۹۴، ص ۹۸). متأسفانه زهاوی، به پیروی از این نظریه می‌گوید: انسان در آغاز گونه‌ای از میمون بوده است که تحول یافته و به این شکل کنونی در آمده است:

نُ فِي كَوْنِهِ الْحَيِّ وَ أَنْ الْعَقْلِ وَ الْأَخْ قِ لَاقِ  
 هُ بِأَكْتِشَافَاتِهِ لِلنَّاسِ الْإِنْسَانُ قِ رَدُّ رَاقِ سِي  
 (الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۴۰۸)

(ترجمه: انسان تنها با عقل و اخلاقش بر حیوان برتری می‌یابد). (علم با اکتشافاتش برای مردم ثابت کرده است که انسان گونهٔ پیشرفته‌ای از میمون است).  
 «پدر رافائل نخله یسوعی» کشیش مسیحی که از منتقدان زهاوی بود، در مورد عقاید او دربارهٔ آفرینش انسان می‌گوید: «بیشتر دانشمندان با این مسأله مخالف هستند که انسان از خاک و موجودات غیر زنده و جمادات به وجود آمده است و پروردگار در آفرینش انسان هیچ دخالتی نداشته است. وی می‌گوید: سخنان کفرآمیز زهاوی تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید: سرشت و پیکرهٔ انسان از موجودات غیر زنده‌ای به وجود آمده است و پس از تکامل به گونه‌ای از میمون تبدیل شده است» (نخله یسوعی، ۱۹۶۶، ص ۱۴۶).

زهاوی، معتقد است انسان از موجودات غیرزنده و جمادات به وجود آمده است:  
 يٰٓاَيُّهَا سَوَى جَمَّادٍ ثَّاءِ رِ مَإِلَآهِ لَمَنْ مَرَّ جَاعِ  
 (الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۳۸۲)

(ترجمه: زندگی چیزی جز جماد (موجود غیر زنده) برانگیخته شده نیست و اصل انسان و حیاتش تنها به آن باز می‌گردد).

## ۲-۱۰-مرگ

بر اساس دیدگاه «هایدگر» اضطراب و نگرانی، بر پایه مرگ به وجود می‌آید. مرگی که امکان استمرار تحقق اهداف انسان را از بین می‌برد. وی معتقد است، وجود انسان ذاتاً برای نابودی و فنا ایجاد می‌شود. وی می‌گوید: انسان برای مرگ به دنیا می‌آید و برای آن رشد می‌کند و بزرگ می‌شود و این چرخه برای همیشه ادامه دارد (الموصلی، ۱۳۸۶، ص ۶۵).

زهاوی، مرگ را برای همه حتمی می‌داند و می‌گوید: روزگار، انسانها را برای مرگ و نیستی به دنیا می‌آورد:

جَخَّفَتُ صَوْتِي      نَبَّرْتُ قَلْبِي  
 دَعْوَتِي تَعِيدُ تَمَامًا      دُحُولِي تَهْتِكُ تَمَامًا  
 اَلْيَوْمَ نَأْسًا      لَعْنَتِي كَيْبَلِي

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۳۹)

(ترجمه: در اینجا صدای من ساکت می‌شود و عقل من می‌خوابد). (روزگار جمع بودن و در کنار هم بودن ما را از بین می‌برد). (روزگار گروهی را به وجود می‌آورد، سپس آنرا فرسوده می‌کند و از بین می‌برد).

كُنَّ الْجَدِ يَدَيْنِ يَفْنَى      جَعَلَ لِرَبِّي تَعَالَى

(همان، ص ۵۷)

(ترجمه: هر چیزی با آمدن شب و روز از بین می‌رود و تنها شکوه و هیبت پروردگار باقی می‌ماند).

يُنْشِئُ رَبُّ الْأَفْ      نَهَلُوا الشُّعُوبُ

(همان، ص ۳۸۸)

(ترجمه: مرگ همچون چشمه‌ای است که پیوسته انسانها و ملتها از آن می‌نوشند).

بنابراین، زهاوی با دیدی واقع‌گرایانه و همراه با اندوه و بدبینی به مرگ می‌نگرد؛ زیرا مرگ را مانعی بر سر راه رسیدن انسان به همه‌ی آرزوها و اهداف انسان و همچنین کامل شدن او می‌داند. با این وجود آنرا می‌پذیرد و انسان را ناگزیر از آن می‌داند. وی بر این باور است، مرگ چرخه و روندی مستمر و همه‌جانبه است که هر موجودی را در بر می‌گیرد.

## ۲-۱۱- نقش عمل و فعالیت در زندگی انسان

وجودگرایان معتقدند، جهان خارج فی نفسه پدیده‌ی بی معنی و بیهوده‌ای است که تنها انسان معنی و جهتی بر آن بار می‌کند. انسان، ماهیت خود و جهان خویش را پیوسته از طریق عمل خود می‌آفریند (بشیریه، ۱۳۷۲، ص ۱۱). آنها بر این باورند، انسانها فاقد مقصود یا جوهری هستند که از پیش، طبیعت آنرا تعیین کرده باشد. این مهم ما را متوجه این نکته می‌کند که کسی یا چیزی هستیم که اهدافمان در مسیر افعالمان محقق می‌شوند (روغنی موفق، ۱۳۶۸، ص ۱۶۳). در واقع جوهر ما (مجموعه ویژگی‌های معین شده‌ی ما) برگزیده می‌شود، نه آنکه داده شود (Craig, Edward, 2000: p265). «وجودگرایان» معتقدند، وجود بر ماهیت تقدم دارد. بدین معنا که آنچه که تو هستی؛ یعنی ماهیت تو، نتیجه انتخاب تو یعنی همان وجود توست. ماهیت انسانی امری مقدور برای وی نیست، بلکه چیزی است که انسان آنرا می‌سازد (زند سلیمی، ۱۳۹۰، ص ۸۱). انسان در آغاز آفرینش هیچ حقیقت و ماهیتی ندارد، ماهیت او همان است که از طریق عمل به دست می‌آورد (ربانی گلپایگانی، ۱۳۶۷، ص ۵۱).

زهاوی، نیز بر این باور است که انسان با عمل خویش و با اراده‌اش به هدفش می‌رسد و نمی‌تواند که بدون تلاش و فعالیتش از آن حالت بالقوه‌اش بیرون آید. وی می‌گوید: کامیابی هر شخص در عمل و تلاش او نهفته است و عمل اوست که وی را به جلو پیش می‌برد و به مجلد و بزرگی می‌رساند:

عَلَّنِي يَرْجُ وَالسَّعَا  
عِي شَةَ أَنْ يَجِدَ

سَاءَ مَا عَمِلُوا لَمْ يَنْزِلْ كِنْدَ الْأَقْرَبِ وَءَاءِ بِحَدِّ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۲۰۴)

(ترجمه: کسی که در زندگی امید به خوشبختی دارد، باید تلاش کند). (اگر تلاش‌ها و کوشش‌ها نبود، کسی از انسانهای نیرومند و بزرگ به بزرگی نمی‌رسید).

غَايَةً أَبْتَغِيهَا قُوفًا فَوْقَ مِثْلِي  
أَتَصِلُ بِهَا إِلَيْهِ شَتَّ بِي رَجُلِي

(همان، ص ۲۹۵)

(ترجمه: من هدفی دارم که شاید کسانی چون من به آن برسند). (اگر به آن هدف نرسم، می‌خواهم، فلج شوم و پاهایم مرا جا به جا نکند).

إِلَّا لَلْتَنَازُعِ حَوْمَةً لِّلْخَيْكِ غَيْرُ جَهَادِ

(همان، ص ۳۹)

(ترجمه: تو در دنیا فقط در میدان جنگ و درگیری‌ای هستی که چیزی جز تلاش کردن در آن بر تو واجب نیست).

نَطِقْهُ وَكَفَّ بَابَهُ  
لَيْزُهُ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذَا فَذَلِكَ يَحْصُهُ

(همان، ص ۳۷)

(ترجمه: شرافت و سروری انسان در سخن و شایستگی اوست. اعمالی که انسان انجام می‌دهد، نتیجه همان‌را کسب می‌کند).

## ۲-۱۲- مسئولیت انسان

نخستین گام اگزستانسیالیسم آن است که انسان را در مقابل وجودش کاملاً مسئول سازد و زمانی که می‌گوییم انسان در قبال خویش مسئول است، تنها مرادمان این نیست که در برابر خود مسئول است، بلکه در قبال همهٔ انسانها مسئولیت دارد (نوروزی تیمورلویی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷) «پاول تیلیش»<sup>۱۲</sup> می‌گوید: انسان از آزادی مطلق برخوردار است

و نمی‌تواند اوضاع و احوال طبیعی، محیط اجتماعی و یا وراثت را مسئول اعمال خویش قرا دهد (تیلیش، ۱۳۷۳، ص ۳۷). «سارتر» می‌گوید: انسانی که این‌گونه رها شده و تنهاست، هیچ یابوری ندارد، نه از بیرون و نه از درون، بلکه او خودش مسئول است (مقدسی، ۱۹۶۹، ص ۳۰). «هایدگر» می‌گوید: انسان-یا همان-دازاین<sup>۱۳</sup> (dasein) آزاد است. این آزادی به معنای اراده مطلقه و کیفیتی که انسان دارای آن باشد، نیست. بلکه تعینی است که ازاین بر خود تحمیل می‌کند و بر اساس آن می‌تواند بگوید من طرز بودن خودم را انتخاب می‌کنم تا له یا علیه برخی اقدامات خود عمل کن؛ یا من چگونگی هستی خود را انتخاب می‌کنم و به همین دلیل هم مسئول هستم (کوروز، ۱۳۷۸، ص ۳۰). کرکگور<sup>۱۴</sup> معتقد است، انسان باید در موقعیت خاص خویش تصمیم بگیرد و خودش را مسئول تصمیمش بداند (مک کواری، ۱۳۷۷، ص ۱۰۰).

زهاوی، نیز همچون وجود گرایان بر این باور است که انسان مسئول اعمال خویش است و اگر مشکلی برای او پیش بیاید عامل اصلی آن خودش است. بنابراین، او باید خود را مسئول اعمالش بداند و از دیگران و روزگار گلیه نکند:

نَمُّ أَحْسَانُ فِي عَمَلٍ لِّلَّهِ .      اِنَّ هَآهِنِي قَصَصَ رَاتٍ  
بِالْأَسْبَابِ حَتَّى بَارَأ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۳۷۹)

(ترجمه: انسان هر گاه در کاری شکست می‌خورد، روزگار را نکوهش می‌کند و بر قضا و قدر خرده می‌گیرد). (در حالی که او باید خودش را سرزنش کند، زیرا خود او بوده که کوتاهی کرده است).

## ۲-۱۳- پرسش از خدا

«تیلیش» می‌گوید: انسان باید از خدا در مورد آن چیزی سؤال کند که به او شهامت از میان بردن اضطراب را می‌دهد (تیلیش، ۱۳۷۳، ص ۴۰). وی معتقد است، بدین خاطر می‌توان از خدا سؤال کرد که یک عنصر مطلق در هر طرح سؤال وجود دارد. اما اینکه چرا باید

از خدا سؤال پرسید. علت این است که تهدیدی که از جانب نیستی، انسان را به اضطراب می‌کشاند، او را به سؤال هستی غالب بر نیستی و سؤال از شهادت غالب بر اضطراب می‌کشاند (همان:ص ۴۲). یعنی اضطراب و نگرانی ناشی از حس نیستی و عدم از سوی انسان، عاملی است که شهادت پرشش از خدا را در وی بر می‌انگیزد. در مورد خداوند و ایمان به قدرت او، وجودگرایان به دو بخش تقسیم می‌شوند که به آنها اشاره می‌کنیم.

فیلسوفان اگزیستانسیالیستی به دو گروه معتقد به خدا و ملحد تقسیم می‌شوند. گروه اول که مشخص‌ترین آنها «کرکگور» بود که اگزیستانسیالیست‌های باخدا (یا معتقد، مسیحی) نام گرفتند و به واجب الوجود اعتقاد راسخ داشتند و آنرا وجود مطلق می‌دانستند. اما گروه دوم که «ژان پل سارتر» سردمدار ایشان بود و ملحد خوانده می‌شدند. فیلسوفان وجودگرای مؤمن، بر این باورند که انکار واجب الوجود انسان را به گمراهی و نیست انگاری می‌کشاند. به اعتقاد آنها تنها ایمان به خدا است که ترس از عدم و نیستی را در وجود انسان از بین می‌برد و وجود او را اثبات می‌کند. آنها اعتقاد به خدا را مایه‌ی آفرینش ارزش‌های اخلاقی می‌دانند (قبادی و توماچ نیا، ۱۳۸۶، ص ۳۷).

زهاوی، نیز هنگامی که دچار اضطراب و پریشانی ناشی از اندیشه مرگ و نیستی می‌شود، به خدا پناه می‌برد و با طرح این سؤال که خدا چرا من را آفریده است، می‌خواهد مرهمی بر زخم خود بگذارد و این پریشانی و نگرانی را از خود دور سازد:

لِأَنَّكَ نَسْتُ أَعْرِفُ جَإِيداً      اَللَّهُ مِـنْ اِيَّـاِـيْ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۲۰۰)

(ترجمه: ای کاش من بخوبی می‌دانستم که خداوند برای چه من را به وجود آورد).

## ۲-۱۴- ادبیات و تعهد

وجودگرایان، بویژه «سارتر» معتقد هستند که ادبیات باید متعهد باشد و به دیگران نیز توجه کند. «لئو تولستوی»<sup>۱۵</sup> ادبیات را فعالیتی می‌داند، متضمن این امر که کسی

هوشیارانه به مدد برخی نشانه‌های برونی، احساساتی را که خود تجربه کرده، به دیگران منتقل می‌کند و دیگران آلوده این احساسات می‌شوند و ایشان نیز آن احساسات را درک می‌کنند (تولستوی، ۱۳۶۴، ص ۶۷). «تولستوی» همچون «سارتر» (بزرگترین نویسنده متعهد قرن بیستم) برای حاصل شدن هدفی که بیان آنرا وظیفه هنرمند می‌داند، هنر و به طور اخص اثر ادبی را وسیله و ابزاری برای گسترش عدالت می‌داند (حسن پور آلاشتی و امن خانی، ۱۳۸۶، ص ۱۷).

زهاوی، نیز شعر را ملتزم می‌داند و می‌گوید: شعر تنها نباید در خدمت خود شاعر باشد، بلکه باید به احساسات دیگران توجه کند. زهاوی، بسیار شیفته افکار «تولستوی» بود و در رثای او قصیده‌ای نیز سروده است. ابیات زیر نشان دهنده تعهد او در شعر است:

نَسْأَلُشَّعْرٍ وَصَفٍ*	هَمَّ فَيُنْفِئُهُ شِيَا عٌ
سَأَلْتُ فِي تَأْتِيهِ هَا	مَوْجَمِ انْقِشَ شَا عٌ
وَسَوَّانَ فِيهِ هَا	قَلْبُوقِ اجْتِمَاعِ عٌ
يُخَوِّقُكَانَ فِيهِ هَا	لَعَدِيدِينَ انْتِدَاعِ عٌ
رَجْمُكَانَ فِيهِ هَا	لِظَلْمِينَ ارْتِدَاعِ عٌ
رَثْمُكَوَانِ فِيهِ هَا	سَامِعِينَ انْتِفَاعِ عٌ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۲۵۳)

(ترجمه: بهترین شعر وصفی است که در آن برای راستی و صداقت پیروانی باشد). (و در لایه‌های آن و در فحوایش آرامش باشد، عاملی برای از بین بردن و پاک کردن اندوه‌ها باشد). (و یا دعوتی باشد که در آن اتحادی برای حقوق باشد). (یا غروریدر آن باشد که در آن دفاعی برای زمین گیران و درماندگان باشد). (یا فریادی باشد که در آن مانع و سدی برای ستمکاران باشد، (تا ستم نکنند). (یا انقلابی باشد که در آن برای شنونده‌ها سودی باشد).



## ۲-۱۵- سرنوشت و آدمی

به نظر «کرکگور» تقدیر و سرنوشت آدمی تقدیری است، جهان در آن دخل و تصرفی ندارد و آن تقدیری شوم است (جریهی، ۱۳۴۴، ص ۴۶).

زهاوی، نیز می‌گوید: که دنیا و طبیعت در سرنوشت انسان تأثیری ندارد:

كَلَّمَ السَّاهِرُ فِي حَدَثَانِهِ      قَالِ لِفَلِيهِ مِنْ سُلْطَانِ  
سَّانٍ مِنْ عُدُوِّهِمْ      نِيلَ لَوَيْلٍ لِلْإِنْسَانِ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۱۵۳)

(ترجمه: روزگار با حوادثش، آن چیزی را به تو نشان می‌دهد که طبیعت در آن قدرت و نقش ندارد). (پس وای بر انسان که از دشمنی طبیعت و دنیا در امان نیست).

او می‌گوید: سرنوشت انسان غیر قابل پیش بینی است و نمی‌توان قضا و قدر را نکوهش کرد:

ذَٰلِكَ جَرَى      اَكْلَنَ يُنْتَظَرُ  
عَتَبَ لِي عَمَلِي      يَأْمُرُ الْقَادِرُ

(همان، ص ۱۰)

(ترجمه: این چیزی که اتفاق افتاد، مورد انتظار نبود و پیش بینی نشده بود). (من روزگار و قضا و قدر را سرزنش نمی‌کنم).

## ۲-۱۶- مفهوم آزادی

«سارتر» جنبه هول‌انگیز آزادی را، نه جنبه شگفت‌انگیز آنرا مورد تأکید قرار می‌دهد. وی انسانها را محکوم به آزادی می‌داند و آنها را موجوداتی توصیف می‌کند که آزادی خویش را در احوال ترس، ترک دنیا و یأس تجربه می‌کنند (وستفال، ۱۳۸۸، ص ۵۴). از نظر وی، آزاد بودن یعنی گرفتار بودن در مصیبتی تراژدیک، یعنی هماهنگ نبودن با دنیایی که در آن هستیم و یعنی طرد و تبعید شدن، به دلیل خمیر مایه ما که موجودی آزاد هستیم (باتلر، ۱۳۸۲، ص ۱۱).

زهاوی، آزادی را در تنگنا و سختی می‌بیند و رسیدن به آنرا در گرو تحمل مصیبت‌ها و رنج‌ها می‌داند.

سَا أَرُ غَمًّا كَرِيهًا ۖ وَكُنْتُ الْأَوَّلُ السُّبَّاقُ

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۱۶۵)

(ترجمه: انسانهای آزاده وارد دریای سختی نشدند، جز اینکه تو اولین آنها هستی و از آنها پیشی می‌گیری).

وی می‌گوید: انسان آزاد اگر در سرزمین خویش آسوده نباشد و مورد هجوم واقع شود، ناچار است که وطن خود را رها کرده و به جایی برود که در آن آزادی معنا داشته باشد:

خَيْرٌ لَّا فَجَّ سَاوَزَكَ بِالشَّـرِّ ۖ الخَيْرُ رُفِي غَالِبِ الْأُمِّرِ  
إِلَّيَّارُ تَحَلَّلْ غَيِّرَ غَافِلٍ ۖ تَرَى حُجُوبَ الْمَدِينِ الْحُرِّ

(همان، ص ۳۸۴)

(ترجمه: تو برای آنها خیر و نیکی را خواستی، اما آنها پاداش تو را با بدی دادند، این-گونه در بیشتر کارها به نیکی پاداش داده می‌شود). (پس با آگاهی به سوی سرزمین آزاد کوچ کن، زیرا آزاده در سرزمین آزاد آرامش می‌یابد).

سَا بَشْرِي بِهِيَ سَاهَدَاتُ ۖ لِ الخَوْفِ وَ الرَّهَابِ  
بِي تَغِي الْأَمَّ سَالُ صَادِقَةٌ ۖ مِنْ قَاصِ وَ مُتَتَرِبِ  
نَرُّ لِعَمْرِي أَعْيُنًا سَا سَخْنَتِ ۖ إِلَهَهُ فَيَأْتِيهِ أَرْمِ مِنْ أَرَبِ

(همان، ص ۲۷۵)

(ترجمه: برقی که در آسمان جهید، به ما مژده‌ای داد که روح ما پس از ترس و وحشت طولانی به آرامش رسید).

(مژده‌ای صادقانه همان‌طور آرزوها و آرمان‌ها می‌خواستند، مژده‌ای که مردم دور و نزدیک آنرا بزرگ می‌دارند).

(قسم به جانم، چشم‌هایم را روشن می‌کنم که اشک‌های آن جاری بوده‌و هیچ کدام از آزدگان به آن نرسیدند).

او می‌گوید: انسان آزاده برای اینکه دیگران تحمل او را ندارند، ناچار است که از سرزمین خود کوچ کند:

سَيَعَانُ مَوَاطِنَ عِزِّهِ لَخِ بِلِطْدِ يَدَيْهِ كِبَ لُ

(همان، ص ۲۸۱)

(ترجمه: چه بسیار انسان شریفی که از جایگاه والایش کنار می‌رود و چه انسان آزاده‌ای که با زنجیر بسته می‌شود).

بین وجودگرایان در مورد ارتباط میان آزادی انسان و عدم محدودیت او در برابر خداوند تفاوت وجود دارد؛ برخی از فیلسوفان وجود گرا همچون «نیچه» بر این باورند که پایبندی انسان به اخلاق دینی و فرامین الهی، باعث انکار آزادی انسان است و این امر آزادی او را مخدوش می‌کند. اما، تفکر دینی پایبندی انسان به اخلاق دینی را قید و بندی برای آزادی انسان نمی‌داند، بلکه آنرا عدم تعلق به ما سوی الله می‌داند. از منظر اخلاق دینی سرسپاری به دستورات الهی از روی عشق یا رضایت انسان، خود نوعی آزادی است (صاحب قدم و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۴۷). بنابراین، در دفاع از اخلاق دینی می‌توان گفت: فرد با آزادی و اختیار خویش به فرامین الهی گردن می‌نهد و هیچ اجباری در کار نیست و انسان موجودی آزاد و با اختیار است و با اراده و انتخاب خویش چیزی را می‌پذیرد، پس اطاعت و پیروی انسان از اوامر الهی در تضاد با آزادی وی نیست.

## ۲-۱۷-فمینیسم اگزیستانسیالیسم

«فمینیسم اگزیستانسیالیسم» از گرایش‌های فمینیستی معاصر است که مبتنی بر تفسیر «سیمون دووبوار»<sup>۱۶</sup> و «سارتر» از رابطه زن و مرد است (مطهری، ۱۳۸۰، ص ۳۸). «سیمون دووبوار» می‌گوید: زنان در جامعه در قالب یک گروه به عنوان اعضای متعلق به طبقه دوم جامعه در دنیا معرفی می‌شوند. یک زن تنها با اشاره و ارجاع به مرد قابل تعریف و تمایز است. در نتیجه جنس مذکر معیار اصلی است و زن دیگر و غیر ضروری محسوب می‌شود و مرد اصل و مطلق است (دوبوار، ۱۳۸۰، ص ۱۷۳). در این ارزش شناسی،

ارزش «ماده» نسبت به «نر» همچون نسبت برده به انسان آزاد است (همان:ص۱۷۷). «اتکین سون» می‌گوید: از آنجا که انسانها خود را ناقص و دیگران را اصیل و کامل تلقی می‌کنند، مردان، جوهر و ذات زیر طبقه انسانی، یعنی زنان را تصاحب می‌کنند تا اضطراب خود را تخفیف دهند. در این حالت، امنیت روانی مذکر به هزینه زنان فراهم می‌شود و این ریشه در ما قبل تاریخ دارد. از همان زمان، زن وسیله خود توجیهی مرد شد (Atkinson، ۱۹۷۴، ص ۷۹). بنابراین، سردمداران فمینیسم اگزیستانسیالیسم بر این باورند که به علت شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه، زن همچون مرد در جامعه از آزادی و استقلال کامل برخوردار نیست و بر اساس رویکردیستی که در طول تاریخ نسبت به زن وجود داشته وی باید تابع و مطیع مرد باشد. آنها اعتقاد به تساوی حقوق میان زن و مرد دارند و زن را موجودی ناقص و طفیلی وجود مرد نمی‌دانند، بلکه آنها موجودی آزاد و کامل با استعدادها و توانایی‌ها خاص خود می‌دانند.

زهاوی، در این هستی‌بیش از همه چیز خود را مدیون زن می‌داند و به پاس زحمات و مهربانی‌های این انسان فداکار و جهت احقاق حقوق او که با ستم ضایع شده است، با زبان شعر و نیز انتشار مقاله‌ای در روزنامه «المؤید» به دفاع از این قشر می‌پردازد و موضع خود را نسبت به زن و شایستگی‌هایش بیان می‌کند (نیازی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۱۵۹).

زهاوی، بر این باور است که به زن ظلم می‌شود و وقتی که ازدواج می‌کند، زن برای مرد همچون برده است و حقوقش نادیده گرفته می‌شود:

أَضَاعَتْ عَنْدَهُ الْحَيَاةَ حَقَّهَا  
زَوَّجْتُ بِرَبِّهِ الْمَكَّةَ هَ رِقَّتْهَا

(الزهاوی، ۱۹۲۴، ص ۳۰۸)

(ترجمه: زن، حق زندگانی خود را (با زندگی با مرد) پایمال و نابود کرد. آیا زن با مرد ازدواج کرده است، یا اینک هحق بردگی‌خود را در تملک مرد قرار داده است).

وی می‌گوید: برخی از مردها گمان می‌کنند که آنها چوپان هستند و زنان مطیع آنها هستند:

أَيُّ رُءُجَهِمْ نَالًا      لِنِسْلِهِمْ مَفْعٌ مَوْعٌ  
 أَنْتُمْ لَهُ رَاعٍ      هُنَّ مُطِيعٌ مَوْعٌ

(همان، ص ۳۱۱)

(ترجمه: برخی مرداناز روی نادانی گمان می‌کنند که زنان پرحرف و یاوه‌گو هستند. آنها گمان می‌کنند که خود چوپانند و زن (همچون احشام) فرمانبر آنان است).

وی می‌گوید: زن و مرد با هم برابرند و مردها را همچون ساقهٔ درخت و زن را ریشهٔ آن می‌داند:

الرِّجَالُ جُذُوعٌ      لِنِسْلِ أَمْفُورٌ وَعُ

(همان، ص ۳۱۰)

(ترجمه: مردان همچون تنهٔ درخت و زنان همچون ریشه‌های آن هستند).

در جای دیگر چنین اظهار می‌کند: برخی از مردان زن را همچون کالایی می‌دانند که برای مصرف کردن درست شده است. آنها به زن روی می‌آورند، تا نیاز خود را برآورده سازند:

يَلْبَسُ الشَّرْقُ ضَلُوعًا      بِيَلْبَسُهُمْ وَأَضَاعُوا  
 إِنَّهُمْ مِنْ مَتَاعٍ      مِنَ النَّفْسِ يَخْلَعُوا  
 إِنَّهُمْ مِنْ مَلَاذِمٍ      تَشْتَهَى وَتَمْلَعُوا

(همان، ص ۳۱۱)

(ترجمه: مردم در شرق راهشان را گم کرده‌اند و دیگران را نیز گمراه کردند. آنها گمان می‌کنند، زنان برای آنها همچون کالاهایی بی‌ارزش هستند و آنها (زنان) تنها ابزار لذت‌اند که گاه مورد اشتها و گاه مورد تنفر هستند).

**نتیجه**

زهاوی از هر دو گروه فیلسوفان مؤمن و ملحد وجودگرا تأثیر پذیرفته است. از میان فیلسوفان معتقد زهاوی از یاسپرس، تیلیش، کرکگور، در موضوعاتی همچون سقوط و تعالی انسان، پرسش از خدا، سرنوشت انسان تأثیر پذیرفته است. او از فیلسوفان وجودگرای ملحد همچون سارتر، هایدگر، نیچه، در موضوعاتی همچون تقدم وجود، وجود و عدم، دگرگونی و عدم ثبات وجود انسان، مرگ، ادبیات و تعهد، تأثیر پذیرفته است. در برخی موضوعات نیز از فیلسوفان هر دو گروه از جمله مارسل و هایدگر در مورد واقع گرایی و زیستن در دنیا، و پاول تیلیش، سارتر و هایدگر در مورد مسئولیت انسان تأثیر پذیرفته است و در واقع زهاوی به دیدگاه مشترک و تلفیقی آنها نظر داشته است. زهاوی، معتقد است که وجود انسان قدیمی ترین چیز و مقدم بر ماهیت اوست، وی همچون وجودگرایان تصویری تاریک و پلید از دنیا ارائه می دهد، آنرا پر از بدی می داند. در نزد او عدم و وجود همسان هم هستند. زهاوی، انسان را منفعل و بی حرکت نمی داند، بلکه آنرا پیوسته در حال شدن می بیند. به اعتقاد وی انسان موجودی دارای آزادی، اراده و حق تصمیم گیری است و در عین حال مسئول اعمال خویش است و از دیدگاه او، انسان با اعمالش زندگی و آینده خود را می سازد. زهاوی، با اگزیستانسیالیست - های حامی تساوی حقوق زنان همسو و هم نظر است و به آزادی زن و تساوی و برابری او با مرد اعتقاد دارد. زهاوی، به مبانی فلسفه وجودی ملاصدرا نیز توجه داشته است و از آن تأثیر پذیرفته است و ردپای نظریه تشکیک وجود او را در اشعارش می توان یافت.

**یادداشت ها**

- ۱) ژانپل سارتر Jean-Paul Charles Aymard Sartre ۱۹۰۵ - ۱۹۸۰ فیلسوف، اگزیستانسیالیست، رمان نویس، نمایش نامه نویسو منتقد فرانسوی.
- ۲) کارل یاسپرس Karl Jaspers ۱۸۸۳ - ۱۹۶۹ روان پزشکو فیلسوف اگزیستانسیالیست آلمانی.
- ۳) گابریل اونوره مارسل Gabriel Honoré Marcel ۱۸۸۹ - ۱۹۷۳، فیلسوف فرانسوی.

- ۴) مارتین هایدگر Martin Heidegger ۱۸۸۹-۱۹۷۶ یکی از معروفترین فیلسوفان قرن بیستم.
- ۵) فریدریش ویلهلم نیچه Friedrich Wilhelm Nietzsche 1844-1900 فیلسوف، شاعر، آهنگساز کلاسیک بزرگ آلمانی.
- ۶) چارلز رابرت داروین Charles Robert Darwin متولد ۱۸۰۹ زیست‌شناس بریتانیایی واضع نظریه تکامل.
- ۷) اسحق نیوتن Isaac Newton ۱۶۴۲-۱۷۲۷ ریاضی دان، ستاره شناس و فیلسوف انگلیسی.
- ۸) نیکلاس کوپرنیک Nikolaus Kopernikus ۱۴۷۳-۱۵۴۳ ستاره شناس و ریاضی دان لهستانی که نظریه خورشید مرکزی منظومه شمسی را بسط داد.
- ۹) صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی معروف به مُلاصدرا، فیلسوف و اندیشمند ایرانی بنیان‌گذار حکمت متعالیه سده یازدهم هجری قمری.
- ۱۰) رنه دکارت René Descartes ۱۵۹۶-۱۶۵۰ ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی.
- ۱۱) آلبر کامو Albert Camus ۱۹۱۳-۱۹۶۰ نویسنده، فیلسوف و روزنامه‌نگار الجزایری-فرانسوی تبار.
- ۱۲) پاول تیلیش Paul Tillich ۱۹۸۶-۱۹۶۵ الهی دان و فیلسوف آلمانی تبار و بزرگترین متکلم قرن بیستم آمریکا.
- ۱۳) Dasein واژه‌ای آلمانی است که به «آنجا بودن» و یا «آنجا هستی» (آلمانی da- آنجا sein بودن یا هستی ترجمه شده است و از این یک مفهوم اساسی در فلسفه اگزیستانسیالیسم مارتین هایدگر به خصوص در کتاب معروف وی، هستی و زمانمی‌باشد.
- ۱۴) سورن کرکگور Søren Kierkegaard ۱۸۱۳-۱۸۵۵ فیلسوف مسیحی دانمارکی، به او لقب پدر اگزیستانسیالیسم را داده اند
- ۱۵) لئو تولستوی Leo Tolstoy ۱۸۲۸-۱۹۱۰ نویسنده و فعال سیاسی و اجتماعی روس است.
- ۱۶) سیمون دو بووار Simone De Beauvoir ۱۹۰۸-۱۹۸۶ فیلسوف، نویسنده، فمینیست و اگزیستانسیالیست فرانسوی.

## منابع و مأخذ

### کتاب

- ۱- احمدی، بابک (۱۳۸۱ش)؛ **هایدگر و تاریخ نیستی**؛ تهران، نشر مرکز.
- ۲- باتلر، جودیت (۱۳۸۲ش)؛ **ژان پل سارتر؛ برگردان خشایار دیهیمی**، تهران، نشر ماهی.
- ۳- بریان، مگی (۱۳۷۲ش)؛ **فلاسفۀ بزرگ؛ برگردان عزت الله فولادوند**، تهران، خوارزمی.

- ۷۴-بصری، میر (۱۹۹۴م)؛ *أعلام الأدب فی العراق الحديث، المجلد الأول؛ الطبعة الأولى، دارالحکمة.*
- ۵-بطی، رفائیل (۱۹۲۳م)؛ *الأدب العصري فی العراق العربی، قسم المنظوم؛ المطبعة السلفية، مصر.*
- ۶-بلاکهام، هج (۱۳۶۸ش)؛ *شش متفکر اگزستانسیالیست؛ مترجم، محسن حکیمی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.*
- ۷-تولوستوی، لئون (۱۳۶۴ش)؛ *هنر چیست؟؛ ترجمه کاوه دهگان، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر.*
- ۸-پروتوی، جمیزال (۱۳۷۲ش)؛ *الوہیت و ہایدگر؛ ترجمه محمد رضا جوزی، تهران، حکمت.*
- ۹-جیوسی، سلمی خضری (۲۰۰۷م)؛ *الشعر العربی الحديث؛ الطبعة الثالثة، بیروت، مرکز الدراسات الوحده العربیة.*
- ۱۰-خیاط، جلال (۱۹۷۰م)؛ *الشعر العربی الحديث؛ الطبعة الثانية، قاهرة، دارالصادر.*
- ۱۱-دست غیب، عبدالعلی (۱۳۵۴ش)؛ *فلسفہ های اگزستانسیالیسم؛ چاپ اول، تهران، بامداد.*
- ۱۲-دو بوار، سیمون (۱۳۸۰ش)؛ *جنس دوم؛ ترجمه قاسم صنعوی، تهران، توس.*
- ۱۳-الزیات، احمد حسن (بدون تاریخ)؛ *تاریخ الأدب العربی للمدارس الثانویة و العلیاء؛ القاهرة، دار نهضة مصر للطبع و النشر.*
- ۱۴-سارتر، ژان پل (۱۳۷۶ش)؛ *اگزستانسیالیسم و اصالت بشر؛ ترجمه مصطفی رحیمی، تهران، نیلوفر.*
- ۱۵-..... (۱۳۴۸ش)؛ *اگزستانسیالیسم یا مکتب انسانیت؛ ترجمه حسینقلی جواهرچی، چاپ سوم، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فرخی.*
- ۱۶-سید، عطیہ (۱۳۸۰ش)؛ *صدرا و اگزستانسیالیسم؛ مجموعه مقالات ہمایش جهانی حکیم ملاصدرا، چاپ اول، جلد ۴، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.*
- ۱۷-صدقی الزهاوی، جمیل (۱۹۲۴م)؛ *دیوان الزهاوی؛ المطبعة العربیة بمصر لصاحبها خیرالدین الزرکلی، مصر، بدون رقم الطبع.*
- ۱۸-ضیایی، سید عبدالحمید (۱۳۸۴ش)؛ *در غیاب خداوند؛ تهران، آویژه.*
- ۱۹-الفاخوری، حنا (۱۹۹۱م)؛ *الموجز فی الأدب العربی و تاریخه، أدب النهضة الحديثة، ج ۴؛ الطبعة الثانية، بیروت، دارالجيل.*
- ۲۰-کامو، آلبر (۱۳۴۷ش)؛ *کالیگولا؛ ترجمه: شورانگیز فرخ، تهران، مروارید.*
- ۲۱-کوروز، موريس (۱۳۷۸ش)؛ *فلسفہ ہایدگر؛ برگردان محمود نوالی، تهران، حکمت.*
- ۲۲-گلن گری، جان (۱۳۸۶ش)؛ *شاعران و متفکران؛ ترجمه محمد سعید رضایی کاشانی، تهران، ارغنون.*



- ۲۳- مبارک، زکی (۱۹۳۸م)؛ وحی بغداد؛ الطبعة الأولى، قاهره، مطبعة استقامة.
- ۲۴- محمدی، محمد (۱۳۷۰ش)؛ درس اللغة و الأدب؛ چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران.
- ۲۵- مطهری، مرتضی (۱۳۸۲ش)؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ قم، صدرا.
- ۲۶- مک کوار، جان (۱۳۷۷ش)؛ فلسفه وجودی؛ ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، هرمس.
- ۲۷- نصری، عبدالله (۱۳۷۵ش)؛ خدا و انسان از دیدگاه یاسپرس؛ تهران، آذرخش.
- ۲۸- هایدگر، مارتین (۱۳۸۱ش)؛ شعر، زبان و اندیشه رهایی؛ ترجمه عباس منوچهری، تهران، نشر مولی.
- ۲۹-.....(۱۳۸۱ش)؛ نامه درباره انسان گرایی، متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرنیسم؛ با کوشش لارنس کوهن، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- ۳۰- همداره، محمد مصطفی (۱۹۹۰م)؛ دراسات فی الأدب العربی الحديث؛ الطبعة الأولى، بیروت، دارالعلوم العربیة.
- ۳۱- ورنو، روژه، وال، ژان (۱۳۷۲ش)؛ نگاهی به پدیدار شناسی و فلسفه‌های هست بودن؛ ترجمه یحیی مهدوی، چاپ اول، تهران، خوارزمی.

## مجلات

- ۱- آیت‌اللهی، حمیدرضا (۱۳۸۵ش)؛ مقایسه وجود در اگزیستانسیالیسم و اصالت وجود صدراپی؛ پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۴۹، صص ۱-۳۴.
- ۲- بشیری، حسین (۱۳۷۲ش)؛ مارکسیسم اگزیستانسیالیست؛ تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم، شماره ۷۵ و ۷۶، صص ۱۰-۱۷.
- ۳- التکریتی، سلیم طه (۱۳۶۸ق)؛ أعلام النهضة الحديثة، جمیل صدقی الزهاوی؛ الكتاب، السنة الرابعة، الجزء ۶، صص ۷۰-۷۷.
- ۴- تیلیش، پاول (۱۳۷۳ش)؛ خدا از دیدگاه اگزیستانسیالیسم؛ ترجمه محمد جواد پیرمرادی، مجله مصباح، شماره ۱۱، صص ۳۵-۴۶.
- ۵- جریبی، عنایت (۱۳۴۴ش)؛ اگزیستانسیالیسم و کرکگور؛ مجله حقوق امروز، شماره ۱۷، صص ۴۳-۴۸.
- ۶- حسن‌پور آلاشتی، حسین، امن خانی، عیسی (۱۳۸۶ش)؛ اگزیستانسیالیسم و نقد ادبی؛ فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۴، شماره ۱۷، صص ۹-۳۴.

- ۷-خطاط، نسرين دخت، امن خانی، عیسی (۱۳۸۷ش)؛ ادبیات و فلسفه وجودی؛ پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۴۵، صص ۴۷-۶۴.
- ۸-الراوی، طه (۱۹۳۶م)؛ **جميل صدقی الزهاوی**؛ مجمع اللغة العربية بدمشق، المجلد الرابع عشر، الجزء ۷ و ۸، صص ۲۴۸-۲۵۵.
- ۹-ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۶۷ش)؛ **تحلیلی از آزادی انسان در مکتب اگزیستانسیالیسم**؛ مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۲۸، شماره ۹، صص ۴۹-۵۷.
- ۱۰-روغنی موفق، علیرضا (۱۳۸۶ش)؛ **ماهیت انسان، تأملی صدرایی بر نگرش مبنایی اگزیستانسیالیسم**؛ مجله قبسات، شماره ۴۴، صص ۱۶۱-۱۷۸.
- ۱۱-زند سلیمی، خالد (۱۳۹۰ش)؛ **درآمدی بر اگزیستانسیالیسم**؛ مجله فلسفه، شماره ۴۱، صص ۷۷-۸۵.
- ۱۲-سیف، فیلیب صابر (۱۹۶۲م)؛ **الوجودیة، دراسة مبسطة و نقد: التریبة الحدیثة، السنة السادسة و الثلاثون، العدد ۲**، صص ۱۱۴-۱۲۰.
- ۱۳-صاحب قدم، عاطفه، احمدی، ثریا، مرادی، سعیده (۱۳۹۰ش)؛ **اگزیستانسیالیسم؛ دین و اخلاق**؛ مجله علم، تهران، شماره ۱۷۷، صص ۴۳-۵۰.
- ۱۴-عبداللهی، محمد علی (۱۳۸۲ش)؛ **تقدم وجود بر ماهیت از دیدگاه سارتر و هایدگر**؛ مجله نامه حکمت، شماره ۲، صص ۱۹۱-۲۱۳.
- ۱۵-العشری، جلال (۱۹۶۷م)؛ **دائرة المعارف الوجودیة؛ الفكر المعاصر، العدد ۲۵**، صص ۶۶-۷۱.
- ۱۶-فهمی، طاهر حسن (۱۹۶۵م)؛ **الزهاوی، شاعر الفلسفة؛ الفكر المعاصر، العدد ۹**، صص ۷۵-۸۲.
- ۱۷-قبادی، حسینعلی، توماج نیا، جمال الدین (۱۳۸۶ش)؛ **ادبیات و بحران‌های فکری و اجتماعی در قرن بیستم، با تأکید بر نیهیلیسم و اگزیستانسیالیسم**؛ کتاب ماه ادبیات، شماره ۲، پیاپی ۱۱۶، صص ۳۶-۴۴.
- ۱۸-مقدسی، انطون (۱۹۶۹م)؛ **من الوجود إلى الوجودیة؛ المعرفة، العدد ۸۵**، صص ۳-۷۷.
- ۱۹-الموصلی، سامی احمد (۱۳۸۶ق)؛ **الموت الوجودی؛ الأقلام، السنة الثانية، الجزء ۱**، صص ۶۵-۶۹.
- ۲۰-نخله الیسوعی، الأب رفائیل (۱۹۶۶م)؛ **الشاعر جميل صدقی الزهاوی؛ المشرق، السنة الستون، العدد ۳ و ۴**، صص ۱۴۶-۱۵۷.
- ۲۱-نوروزی تیمورلویی، حسین (۱۳۸۱ش)؛ **اخلاق اگزیستانسیالیستی ژان پل سارتر؛ نامه فلسفه، شماره ۱۳**، صص ۱۰۵-۱۱۴.
- ۲۲-نیازی، شهریار، جهانگیر اصفهانی، آمنه، جهانگیر اصفهانی، زهرا (۱۳۸۶ش)؛ **زن در شعر جميل صدقی الزهاوی؛ پژوهش زنان، دوره ۵**، شماره ۱، صص ۱۵۵-۱۷۲.

۲۳-وستفال، مرالد (۱۳۸۸ش): پدیدار شناسی، آگزیستانسیالیسم و فلسفه دین؛ ترجمه: انشاءالله رحمتی، مجله اطلاعات حکمت و فرهنگ، شماره ۴۲، صص ۵۳-۵۶.

### منابع لاتین

- 1-Atkinson, grace, 1974. Amazon Odeyssey, NewYork, usa.link books.
- ۲-Craig, Edward, Encyclopedia of philosophy: London,2000.
- 3-Norton, peter(preside net). BritannicaEncyclopedia, Chicago,15<sup>th</sup> Edition,1994.
- ۴-Nietzsche, fried rich, thus spoke Zarathustra, New York, An chore press, 1973.

## دراسة في فلسفة الوجود في أشعار جميل صدقي الزهاوي

الدكتور يحيى معروف\*

مسلم خزلي\*\*

تورج سهرابي\*\*\*

### الملخص

ان جميل صدقي الزهاوي، الشاعر العراقي من أركان النهضة الأدبية المعاصرة عرف بأفكاره وآرائه الفلسفية. تسعى هذه المقالة البحث عن فلسفة الوجود في أشعار الزهاوي و عن محاذاته فلاسفة المدرسة الوجودية الغربية و تأثيره من آرائهم الوجودية معتمدة علي المنهج الوصفي التحليلي. تشير نتائج البحث الي أن الزهاوي تأثر من أفكار وآراء فلاسفة الوجودية الغربية إما الملحدون وإما المعتقدين منهم. ويلاحظ صدى هذا التأثير من الفلاسفة الملحدون خاصة «جان بول سارتر» في آراء الزهاوي في مواضيع كتقدم الوجود، الوجود والعدم، التغيير وعدم استقرار وجود الانسان، موت الانسان، الأدب والالتزام. وكذلك تأثر شاعرنا من فلاسفة الوجودية المعتقدين في مواضيع كهبوط الانسان وتعاليه، السؤال عن الرب، مصير الانسان وتقديره أيضاً. وتشمل النتائج الأخرى وجهة نظر الزهاوي الوجودية للمرأة لأنه يعتقد أن الرجل والمرأة متساويان. إضافة إلى ذلك إنه أدرك الفلسفة الوجودية لصدر المتألمين الشيرازي وموضوع تشكيك الوجود أيضاً.

**الكلمات الرئيسية:** الأدب العربي المعاصر، جميل صدقي الزهاوي، الوجودية.

\* أستاذ بجامعة الرازي، قسم اللغة العربية و أدابها

\*\* ماجستير بجامعة الرازي، قسم اللغة العربية و أدابها

\*\*\* ماجستير بجامعة خوارزمي، قسم اللغة العربية و أدابه